

تیرانی مترجم؛ نقدی بر کتاب تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شه‌ریار ماکیاولی

شروین مقیمی*

یاشار جیرانی**

چکیده

در این مقاله کتاب جواد طباطبایی با عنوان تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شه‌ریار ماکیاولی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. مدعای اصلی طباطبایی در این کتاب این است که دو عامل محوری در ترجمه‌های نادرست و غیرقابل اعتماد از متون فلسفه سیاسی عبارت‌اند از «لغت‌بازی» و «ناآگاهی» مترجم از مباحث جاری در حوزه فلسفه سیاسی. در این مقاله با وضوح‌بخشیدن به این مدعا و سنجش آن از حیث وثاقت نشان خواهیم داد که مدعای طباطبایی در آسیب‌شناسی ترجمه‌های نادرست تا اندازه زیادی قرین صحت است. با این حال، به نظر می‌رسد که برای تکمیل آن مدعا باید عامل دیگری را نیز در نظر گرفت و آن نقد دخل و تصرف‌های مترجمان متون فلسفه سیاسی در آن‌ها، به واسطه اطمینان‌خاطرشان از درستی فهمی است که از متن به دست آورده‌اند. در همین باره، کوشش کرده‌ایم تا نشان دهیم که نادیده گرفتن این عامل مهم، حتی اگر ملاحظات دوگانه طباطبایی را مدنظر قرار دهیم، باز هم می‌تواند به ترجمه‌های نادرست منجر گردد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه سیاسی، جواد طباطبایی، ماکیاولی، نظریه ترجمه.

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

moghimima@gmail.com

** دکترای اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، jeirani1980@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۵

۱. مقدمه: طرح و سنجش مدعیات مؤلف

کتاب تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شهریار ماکیاولی «وجیزه‌ای» در باب ترجمه است. به‌طور کلی، مؤلف کتاب تلاش می‌کند علل ترجمه‌های نارسا را در عرصه فلسفه سیاسی بکاود و برای رفع این نارسایی‌ها راه‌کاری ارائه کند. جواد طباطبایی بنابه ماهیت راه‌کارش برای غلبه بر ترجمه‌های نارسا کتاب را به دو بخش تقسیم می‌کند؛ بخش اول، ناظر بر یافتن علل اصلی و کلی نارسایی ترجمه‌های اخیر در حوزه فلسفه و فلسفه سیاسی است، و بخش دوم به ارائه تفاسیری از مفاهیم و اندیشه ماکیاولی اختصاص دارد. استدلال‌های طباطبایی در بخش اول بر دو شالوده اصلی استوار می‌گردند: نخست، «لغت‌بازی» و دوم، «ناآگاهی» مترجم. «لغت‌بازی» در تحلیل نهایی بر این نکته تأکید دارد که در ترجمه آثار فلسفه سیاسی در ایران ملاحظات ادبی و صناعی بر ملاحظات فلسفی و مفهومی غلبه کرده است (طباطبایی ۱۳۹۲: ۷). به‌عبارت‌دیگر، مترجمان فلسفه سیاسی از اسلوب تتبعات ادبی رایج برای ترجمه آثار فلسفی استفاده می‌کنند (همان: ۲۷). این درحالی است که به‌زعم طباطبایی، «زبان اندیشه» مقتضیات خاص خودش را دارد و اصل بنیادی در ترجمه آثار فلسفی «فهم اندیشه برای بیان دقیق آن در زبان دیگری است، نه پرداختن به واژه‌ها» (همان: ۱۲). درواقع، طباطبایی معتقد است «با تصرف‌های ادبی در زبان فارسی کنونی نمی‌توان اندیشه جدید را فهمید» (همان: ۱۱). این نقادی در جای خودش نقادی درستی است و پی‌جویی این خط استدلالی در کتاب می‌تواند نکات مفیدی را به مترجمان فلسفه سیاسی بیاموزد. در وهله اول، بررسی ترجمه‌های آثار فلسفه سیاسی در ایران نشان می‌دهد که بسیاری از ترجمه‌ها همین وضع را دارند. بخشی از علل شیوع این عارضه در ایران به فراگیری میل به استفاده از ترکیبات ادبی و صناعی در بین قشر تحصیل‌کرده جامعه برمی‌گردد. درواقع، توانایی استفاده از این ترکیبات و واژه‌ها به معیاری برای تعیین میزان سواد فرد تبدیل شده است. بخش دیگر آن هم به میل غیرطبیعی مترجمان به افزایش دایره مخاطبان یک اثر فلسفی مربوط می‌شود. میلی که نه تنها در ایران، بلکه در غرب نیز بسیار شایع است.^۱ همان‌طور که تامس پنگل در مقدمه ترجمه‌اش بر *قوانین افلاطون* می‌گوید وظیفه مترجم راضی کردن خواننده عجول و سطحی و شکرپاشیدن بر کلام تلخ فیلسوف به‌منظور سازگاری با ذائقه خواننده متفنن نیست، بلکه مترجم باید به‌گونه‌ای ترجمه کند که نیازهای خواننده جدی و سخت‌گیر را برآورده سازد (Plato 1988: x). این میل به زیبایی ادبی یا راضی‌کردن خواننده سطحی

به علت نادیده گرفتن اجتناب‌ناپذیر جزئیات زشت و خسته‌کننده فلسفی ضربات جبران‌ناپذیری را به انتقال اندیشه فلسفی وارد می‌آورد. نقد طباطبایی بر لغت‌بازی به خوبی خطرات این دو میل را برای انتقال اندیشه فلسفی فاش می‌سازد. از طرف دیگر، نقد طباطبایی بر لغت‌بازی نکات قابل توجهی را در باب مسئله «زبان فارسی سره» و دغدغه مترجمان و حتی مؤلفان کنونی برای ترویج و ارتقای آن مطرح می‌کند. از نظر طباطبایی، سره‌بودن زبان فارسی در نهایت، به معنای استفاده از تمامی قوت‌های آن است و آنچه امروزه بعضی از مترجمان آن را فارسی سره معرفی می‌کنند در عمل، چیزی نیست جز کنار گذاشتن یکی از قوت‌های زبان فارسی، که در نتیجه به تولید زبانی منجر می‌شود که نه می‌شود آن را فهم کرد و نه این که می‌توان مفاهیم فلسفی را از ره‌گذر آن انتقال داد (طباطبایی ۱۳۹۲: ۹). در واقع، این معضلی است که به وضوح در بسیاری از ترجمه‌ها دیده می‌شود. مترجم بیش از آن که در بند انتقال اندیشه فلسفی از ره‌گذر زبانی باشد که فارسی‌زبان امروزی آن را می‌فهمد، به دنبال نوعی پیرایش ادبی است که ماحصل آن نه تنها سره نیست، بلکه «مخل به انتقال اندیشه نیز هست» (همان: ۱۰). در نهایت، نکته مدنظر طباطبایی این است که جای این دغدغه‌های تماماً ادبی در ترجمه آثار فلسفه سیاسی نیست. هدف اول و آخر در ترجمه آثار فلسفه سیاسی انتقال اندیشه و مفاهیم فلسفی به زبان دیگری است، و در این باره، باید از تمامی قوت‌های موجود در زبان مقصد استفاده کرد. زبان فارسی با وجود تمام «قوت‌هایش» هم‌چنان برای انتقال مفاهیم فلسفی دچار نارسایی است، چه برسد به این که به بهانه پیرایش زبان فارسی بخشی از قوت‌های آن را نیز به نقاط ضعفش تبدیل کنیم. برای نمونه، نگاهی اجمالی به زبان فلسفی انگلیسی ورود خیل عظیمی از واژگان و اصطلاحات یونانی، لاتینی، و حتی فرانسوی را به این زبان آشکار می‌سازد که به شکلی تدریجی رخ داده است و هیچ مترجم آثار فلسفی به زبان انگلیسی در صدد برنیامده است تا در ترجمه فلان اثر ارسطو به آن زبان اصطلاحات مزبور را کنار بگذارد و در جهت «سره‌نویسی» تلاشی مذبحانه به خرج دهد. ترجمه آثار فلسفی محل ترویج زبان سره نیست. در ترجمه یک اثر فلسفی مترجم باید از هر ابزاری استفاده کند تا اندیشه فیلسوف را به درستی منتقل کند. اگر یک واژه کاملاً عربی (ولی رایج و آشنا برای فارسی‌زبانان) بتواند به چنین هدفی خدمت کند، مترجم نباید در به‌کاربردن آن مضایقه ورزد. مترجم آثار فلسفی، بنابه ماهیت موضوعی که به ترجمه آن همت گماشته است، باید غرور ملی‌اش را قربانی فلسفه کند.

همان‌طور که طباطبایی می‌گوید اگر خواننده هنگام خواندن یک متن ترجمه‌شده فلسفی به‌طور مداوم محتاج یک لغت‌نامه فارسی باشد، می‌توان به جرئت گفت که ترجمه‌ای صورت نگرفته است (همان: ۱۴۱). به عبارت دیگر، ما با «ترجمه‌ای» از یک زبان بیگانه به یک زبان بیگانه دیگر روبه‌رو هستیم. این یکی از مهم‌ترین فرازهای نقادی جواد طباطبایی به وضعیت ترجمه آثار فلسفه سیاسی به فارسی است که البته بسط چندانی در کتاب او پیدا نمی‌کند.

عامل دوم نارسایی ترجمه‌ها که طباطبایی به‌نوعی آن را به عامل نخست پیوند می‌زند، همانا «ناآگاهی» مترجمان در حوزه فلسفه سیاسی است. این عامل آن‌جایی به عامل اول پیوند می‌خورد که به‌زعم طباطبایی «برای تصرف در زبان فارسی نخست باید اندیشه را فهمید، نه این‌که فارسی پیرایی و سره‌نویسی را اصل و مقدم بر فهم اندیشه قرار داد» (همان: ۱۱). به عبارت دیگر، لغت‌بازی نه‌تنها فی‌نفسه در انتقال اندیشه مخل است، بلکه مترجم «لغت‌باز» معمولاً این کار را بدون توجه به ظرایف اندیشه‌ای و مفهومی انجام می‌دهد. او فیلسوف و فلسفه سیاسی را نمی‌شناسد؛ از همین‌رو، آن‌جایی که نباید در حوزه نظام مفهومی فیلسوف به لغت‌بازی مشغول می‌شود. به‌زعم طباطبایی، این باعث می‌شود که او مفاهیم را اشتباه ترجمه کند، و در بسیاری از موارد به وحدت‌رویه پای‌بند نماند. همان‌طور که طباطبایی به‌درستی می‌گوید چنین اشتباهاتی یک ترجمه فلسفه سیاسی را به‌تمامی از اعتبار می‌اندازد؛ هرچه‌قدر هم که متن ترجمه‌شده به‌لحاظ ادبی زیبا و «دل‌نشین» باشد. اما مدعای طباطبایی را در این زمینه می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول این مدعا ناظر بر این است که مترجم باید (اگر از زبان اصلی اثر ترجمه نمی‌کند) بهترین ترجمه‌های اثر مدنظر را بشناسد و نیز به‌صورتی کلی با آثار شارحان عمده فیلسوف موردنظر آشنایی داشته باشد. طباطبایی در همین کتاب تلاش می‌کند تا نشان دهد که تقریباً تمامی مترجمان شهریار ماکیاولی از چنین حداقل‌ای محروم بوده‌اند. او «متأسفانه» در این کار توفیق می‌یابد: تقریباً، هیچ‌کدام از مترجمان شهریار ماکیاولی با معتبرترین ترجمه‌های انگلیسی آن آشنا نبوده‌اند، و هم‌چنین، هیچ‌یک از آن‌ها به آثار شارحان برجسته‌ای مثل اشتراوس، منسفیلد، پوکاک، و اسکینر توجهی چندانی نداشته‌اند. این میزان از آگاهی به‌نحوی در لغزش‌های مترجمان شهریار دخیل بوده‌اند. طباطبایی در کتابش نشان می‌دهد که ناآگاهی مترجمان در این معنا آثار مخربی را برای ترجمه به‌هم‌راه داشته است.

۲. درباب ترجمه تحت‌اللفظی: نقدی بر دخل و تصرف‌های مترجمان در متون فلسفی

اما نکته این‌جاست که طباطبایی به چنین تفسیر و معیار حداقلی‌ای از «ناآگاهی مترجم» بسنده نمی‌کند. اثر او این نگاه را به خواننده منتقل می‌کند که مترجم برای ترجمه اثر یک فیلسوف سیاسی باید بر دستگاه مفاهیم او و تفاسیر مربوط به آن مسلط باشد. اگر طباطبایی منظوری غیر از این داشت، بخش عمده‌ای از کتاب را به شرح و توضیح تفصیلی مفاهیم مربوط به فلسفه سیاسی ماکیاولی اختصاص نمی‌داد. به‌زعم طباطبایی، مترجم باید سوادِ درحد یک متخصص ماکیاولی داشته باشد تا بتواند آثار ماکیاولی را درست ترجمه کند (همان: ۱۶۵). مثلاً، طباطبایی در بررسی علت اشتباه آشوری در ترجمه مفهوم «effectual truth» بحث مفصلی را درباب نظریه «دو طبع» و مبحث «بود و نمود» ارائه می‌کند و اشتباه آشوری را در ترجمه این اصطلاح به ناآگاهی او از چنین مباحثی نسبت می‌دهد (همان: ۱۵۶-۱۶۷). شاید آشوری از تفسیرهای مورد تأکید طباطبایی بی‌خبر است، اما آیا دلیل اشتباه‌ها و بی‌توجهی‌های آشوری ناآگاهی او از چنین تفاسیر نسبتاً پیشرفته‌ای از اندیشه ماکیاولی است، یا به‌ویژه در این موارد، عاملی دیگر دست‌اندرکار است؟ عاملی که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین عوامل کثرت ترجمه‌های ضعیف فلسفه سیاسی در ایران (و حتی در غرب) تلقی کرد؛ عاملی که طباطبایی در کتاب ۲۴۲ صفحه‌ای خود اشاره روشنی به آن نمی‌کند؛^۲ عامل مهم‌تری که «آگاه» بودن مترجم لزوماً نمی‌تواند آن را از میان بردارد.

طباطبایی از ره‌گذر بحث لغت‌بازی و سپس ناآگاهی مترجم اصلی بنیادی را درباب ترجمه‌های آثار فلسفی بیان می‌دارد: این‌که مترجم باید مفاهیم فیلسوف را به‌طور دقیق ترجمه کند، تا جای ممکن وحدت‌رویه را رعایت کند، و از آرایش ادبی متن فیلسوف پرهیزد. این‌ها مهم‌ترین اصول ترجمه یک متن فلسفه سیاسی هستند که رعایت نکردن آن‌ها «قطعاً» به ترجمه‌ای بد منجر خواهد شد. اما آیا علت دیگری وجود ندارد؟ اشاره به یک مورد نسبتاً مشابه در غرب می‌تواند وضوح بیش‌تری به این بحث ببخشد. کسانی که با حوزه مطالعات آثار افلاطون آشنایی دارند، می‌دانند که امروز معتبرترین ترجمه دیالوگ جمهوری به زبان انگلیسی ترجمه‌ای است که آلان بلوم از آن ارائه کرده است. بلوم فارغ از ترجمه دقیق و شرح کم‌نظیر خود در پایان کتاب، در بخش مقدمه مترجم، ملاحظات قابل توجهی را درباب ترجمه آثار فلسفی ارائه می‌دهد. بخش عمده‌ای از مقدمه مترجم به نقد ترجمه معروف کورنفورد اختصاص یافته است. بلوم بحثش را با اشاره به معادل‌های

عجیبی آغاز می‌کند که کورنفورد با خیال راحت از آن‌ها استفاده کرده است. مثلاً، کورنفورد در یکی از فقره‌های جمهوری واژه «ἀρετή» را به جای «virtue» به «character» برگردانده است (Plato 1991: xv). یا در جای دیگری اصطلاح کلیدی «γενναῖον ψεῦδος» را به جای «noble lie» به «bold flight of invention» برگردانده است (ibid.: xviii). کورنفورد در جایی از ترجمه‌اش، به منظور ارتقای متن افلاطون و زدودن ابعاد «خسته‌کننده» و «تکراری» آن، بسیاری از پاسخ‌های تکراری گلاوکن و آدیمانتوس را حذف کرده یا تغییر داده است. به عبارتی، او آن‌چه را به نظرش «زائد و اشتباه» بوده است حذف کرده یا تغییر داده است (ibid.: xix). کورنفورد برای تمامی این شاه‌کارهایش به تفاسیر خاصی از اندیشه افلاطون استناد می‌کند. درمقابل، بلوم هم سعی می‌کند با ارائه تفسیری «جای‌گزین» از اندیشه افلاطون نشان بدهد که انجام دادن این تغییرات به شدت نامعقول است. خصوصاً، از آن جایی که تمامی این تغییرات مبتنی بر مخدوش کردن معنای تحت‌اللفظی (literal) و آشکار متن است. ظاهراً، تا این‌جا مواجهه بلوم با ترجمه اشتباه جمهوری افلاطون به مواجهه طباطبایی با ترجمه اشتباه شهریار ماکیاولی شباهت دارد؛ یعنی هر دو، اولاً و اساساً، عامل اصلی ترجمه نادرست را ناآگاهی مترجم می‌دانند؛ اما مطالعه دقیق مقدمه بلوم آن عامل بنیادی‌تر را بر ما مکتشف می‌سازد. در واقع، بلوم در نقطه آغاز بحث و قبل از این‌که به ایرادات جزئی ترجمه کورنفورد بپردازد نقدی بنیادی‌تر را به امثال کورنفورد و دزموند لی وارد می‌سازد. او می‌نویسد: «کورنفورد و بسیاری از مترجمان دیگر مطمئن هستند که دارای فهمی کافی از منظور افلاطون هستند ... اما این دوراندیشانه‌تر است که بگذاریم خواننده تصمیم بگیرد که آیا «زیبا و خوب» به‌سادگی مترادف «ارزش‌های اخلاقی» است»^۳ (ibid.: xiii). در واقع، نکته مدنظر بلوم این است که یکی از علل اصلی ترجمه‌های اشتباه نه ناآگاهی مترجم، بلکه «اطمینان» او از این است که او تفسیر درستی از منظور افلاطون دارد و به‌واسطه این اطمینان می‌تواند این تفسیر را در ترجمه اعمال کند. به عبارتی، او می‌تواند به‌واسطه تفاسیر خود متن فیلسوف را برای خواننده دست‌کاری کند. هیچ‌کدام از واژه‌ها و مفاهیمی که کورنفورد و دزموند لی آن‌ها را تغییر داده‌اند، مفاهیم دشوار و عجیبی نیستند. هر کسی که اندکی یونانی بداند (که کورنفورد و دزموند لی می‌دانند) و اندکی هم با آثار فلاسفه قدمایی آشنا باشد (که کورنفورد و دزموند لی نیز آشنا هستند)، از این امر باخبر است که معادل تحت‌اللفظی و دقیق واژه‌هایی مثل «ἀρετή» یا «γενναῖον ψεῦδος» یا «καλός» یا «ἀγαθός» چیست.^۴ معضل آن جایی پیدا شده است که مترجم می‌خواهد

به‌واسطه تفسیر خود، تفسیری بر پایه اعتماد تام و تمام به فهم اندیشه مندرج در متن، متن فیلسوف را به گونه‌ای ترجمه کند که مخاطب بهتر و راحت‌تر آن را بفهمد یا این‌که منظور فیلسوف را بهتر از خودش بیان کند.^۵ مسلماً، اشتباه یا به‌اصطلاح «ناآگاهی» مترجم در این میان دخیل است، اما عامل اصلی نیست. عامل اصلی «اطمینان» مترجم از تفسیرش و تمایل او برای وارد کردن آن در متن فیلسوف به قیمت تغییر ترجمه تحت‌اللفظی و آشکار متن است. این نکات ما را به‌سوی ملاحظات نهایی بلوم هدایت می‌کند:

مترجم باید خودش را به‌مثابه میانجی میان استادی که او اعماق [اندیشه‌اش] را دریافته است و مخاطبانی تصور کند که دانش‌آموزان آن استاد هستند و ممکن است در مقایسه با مترجم استعداد خیلی بهتری داشته باشند. بزرگ‌ترین رذیلت او [مترجم] اعتقاد به این امر است که او به‌طور کافی آموزه مؤلف اثر را دریافته است (Plato 1991: xi).

این یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصولی است که مترجم یک اثر فلسفی باید آن را رعایت کند: یعنی او باید بداند که هرگز نمی‌تواند به فهمی کافی و بسنده از فیلسوف برسد. علاوه‌براین، مترجم باید بداند که ممکن است خواننده اثر توانایی بیشتری در فهم مفاهیم و واژگانی داشته باشد که او به‌واسطه باسوادی یا بی‌سوادی‌اش آن‌ها را نامأنوس می‌یابد. در بعضی مواقع، عامل اصلی دخل و تصرف‌های اشتباه یا عجیب در ترجمه‌ها، به این وسوسه‌ها نزد مترجم برمی‌گردد: این‌که مترجم احساس کند از فیلسوف و خواننده‌اش بیش‌تر می‌فهمد. او باید این نکته را همواره مدنظر داشته باشد که شاید این عبارات و مفاهیم برای کسی با درجه فهم فلسفی او نامأنوس یا بی‌معنا باشند. بلوم این میل به دخل و تصرف را در متن فیلسوف به‌علت «توهم باسوادی» «تیرانی مترجم» می‌خواند.^۶

اکنون با این ملاحظات می‌توان بار دیگر به‌سراغ نقادی طباطبایی از ترجمه‌های فارسی شهریار ماکیاولی بازگشت. تقریباً، اکثر مواردی که طباطبایی به آن‌ها ایراد می‌کند از جمله مواردی هستند که یک مترجم دارالترجمه‌ای، که بسیار کم‌تر از مترجمان محترم کتاب زبان می‌داند و بسیار کم‌تر از آن‌ها از فلسفه سیاسی آگاه است، آن‌ها را درست ترجمه می‌کند و به‌احتمال زیاد وحدت‌رویه را هم درمورد آن‌ها رعایت می‌کند. دخل و تصرف مترجم درباب این عبارات و مفاهیم و رعایت‌نکردن وحدت‌رویه درمورد آن‌ها در بعضی موارد به این تلقی مترجم برمی‌گردد که او حق دارد به‌واسطه اطمینان به فهم و تفاسیرش آن‌ها را وارد متن کند. مثلاً، مترجم درمورد مفهوم «effectual truth» مطمئن بوده است که اگر آن را از قلم بیندازد، در منظور ماکیاولی تغییری ایجاد نمی‌گردد. اگرچه در ظاهر فهم از

ماکیاولی به‌عنوان یک «رنالیست» منجر به این شده است که او «حقیقت مؤثر» را از قلم بیندازد (طباطبایی ۱۳۹۲: ۱۵۲)؛ نگاه دقیق‌تر نشان می‌دهد که اطمینان او از این تفسیر و «دخل و تصرف» او در ترجمه تحت‌اللفظی متن ماکیاولی به‌واسطه آن اطمینان است که به چنین اشتباهی منجر شده است. شاید معادلی مثل «واقعیت» در تفسیری رنالیستی از ماکیاولی منظور ماکیاولی را منتقل کند، اما مسلماً مفسرهای دیگری هم هستند، و البته شاید خود ماکیاولی، که معتقدند «واقعیت» معادل نارسایی است (ماکیاولی ۱۳۸۸: ۱۳۳). درواقع، اگر مترجم این‌قدر به فهم و تفسیر خود مطمئن نباشد، حاضر نمی‌شود به این شکل آشکار و رادیکال در متن فیلسوف دخل و تصرف کند. ترجمه تحت‌اللفظی مفاهیم ساده‌ای از این دست برای مترجمی درحد و اندازه آشوری هیچ‌کاری ندارد. جالب این‌جاست که اگر تمامی توضیحات و تفاسیر طباطبایی را کنار بگذاریم، طباطبایی درنهایت این مفهوم و مفاهیم مشابه آن را به‌طور تحت‌اللفظی ترجمه می‌کند، یعنی آن‌ها را به‌گونه‌ای به فارسی برمی‌گرداند که حتی اگر کسی از آن تفاسیر خبر نداشته باشد، ولی اهل دخل و تصرف در متن فیلسوف نباشد، آن‌ها را به همین شکل ترجمه می‌کند. به‌بیان‌دیگر، حتی اگر آشوری از تمامی نکات تفسیری طباطبایی بی‌خبر بود، اما قائل به این نبود که حق دخل و تصرف در ترجمه تحت‌اللفظی متن ماکیاولی را دارد، چنین اشتباهاتی رخ نمی‌داد (چون این مفهوم و بسیاری از مفاهیم دیگر از آن دسته مواردی نیستند که کسی در ترجمه آن‌ها به‌راحتی دچار اشتباه شود).^۷ به‌قول بلوم، اگر مترجم به رویه‌ای «برده‌وار» در نسبت با متن فیلسوف عمل کند، این اشتباه‌ها رخ نخواهند داد.

۳. نتیجه‌گیری

علاوه‌بر علت لغت‌بازی و ناآگاهی مترجم میل مداخله‌جویی در متن مترجم به‌واسطه اطمینان از تفسیر شخصی نیز نقش بسیار مهمی در اشتباه‌های ترجمه‌ای دارد. این علت به‌نوعی بر دو علت دیگر اولویت دارد؛ چراکه حتی اگر مترجم بر آثار و نظریات فیلسوف مسلط باشد، ولی بخواهد با تغییر در ترجمه تحت‌اللفظی فیلسوف تفسیر خود را در متن اعمال کند، هم‌چنان با امکان اشتباه در ترجمه روبه‌رو هستیم؛ چراکه هیچ تضمینی وجود ندارد که فهم او از فیلسوف درست باشد^۸، و او با این دخل و تصرف امکان ارائه تفاسیر جای‌گزین را از متن فیلسوف به روی خواننده می‌بندد. درواقع، خیلی اوقات دو یا چند تفسیر جدی از اساسی‌ترین مفاهیم یک فیلسوف وجود دارند. حامیان این تفاسیر ممکن

است در ترجمه‌های خود و سوسه شوند که متن فیلسوف را با فهم خودشان تطابق دهند. این درحالی است که می‌توان آن مفهوم را به تحت‌اللفظی‌ترین یا حتی رایج‌ترین معنای آن ترجمه کرد و حل و فصل این تعارض‌های تفسیری را به خواندن آثار شارحان موقوف کرد. باید توجه داشت که معادل‌های تحت‌اللفظی و (اگر ترجمه تحت‌اللفظی ممکن نباشد) معادل‌های رایج از مفاهیم، لزوماً خشتی‌ترین ترجمه نیستند، اما مسلماً در مقایسه با معادل‌هایی که براساس یک تفسیر خاص و بیرون‌راندن تفسیرهای رقیب تعیبه شده‌اند گشودگی بیش‌تری دارند. نمونه بارز چنین امری در مناقشات تفسیری مربوط به مفهوم «virtu/ ویرتو» در آثار ماکیاولی به وضوح قابل‌رؤیت است. در این مورد بهترین راه‌حل این است که آن را، تاجایی که در متن ماکیاولی این امکان وجود دارد و دچار بی‌معنایی محض نمی‌شویم، به معادل تحت‌اللفظی یا رایج آن در زبان انگلیسی یعنی «virtue» (که «فضیلت» معادل «رایج» آن در زبان فارسی است) برگردانیم و سپس، بحث کنیم که ماکیاولی چه معنایی را برای این مفهوم رایج در تاریخ فلسفه سیاسی قائل شده است و چرا از آن استفاده کرده است. با این کار «مسئله»ی «فضیلت» را در آثار ماکیاولی گشوده گذاشته‌ایم و حل آن را به خوانندگان و شارحان واگذار کرده‌ایم. اما اگر به واسطه تفسیری خاص از معنای تحت‌اللفظی و رایج دور شویم و مثلاً آن را به «هنر» یا چیزی شبیه این ترجمه کنیم، نه تنها راه را بر تفاسیر جای‌گزین بسته‌ایم، بلکه صورت مسئله را هم پاک کرده‌ایم. صورت مسئله‌ای که ماکیاولی با انتخاب واژه مبهمی مثل «virtu» می‌خواست همواره گشوده بماند تا شاید دست هر کسی به آموزه اصلی او نرسد یا شاید می‌خواست به مسئله‌ای بنیادی در زندگی اخلاقی و سیاسی بشر اشاره کند.^۹ اهمیت «virtu» در اندیشه ماکیاولی مباحث فراوانی را حول نحوه مواجهه با آن در ترجمه برانگیخته است. برخی برای احتراز از مرادشدن منظور و معنایی اخلاقی از سخن ماکیاولی، یعنی با تکیه بر تفسیری خاص، پیش‌نهاد می‌کردند که این واژه را نباید ترجمه کرد و از این رو، همه‌جا باید از همان لفظ ایتالیایی «virtu/ ویرتو» استفاده کرد. در واقع، این شیوه از حیث بحث ترجمه‌ای بلا موضوع است، زیرا اصولاً با تکیه بر آن ترجمه‌ای صورت نمی‌گیرد که بتوان در بابش اظهار نظر کرد. برخی دیگر برآن‌اند که اگر قرار به ترجمه باشد، نباید به شکلی «جامد» و «مکانیکی» به ترجمه آن مبادرت ورزید و برگردان این عبارت به زبان مقصد می‌باید به اقتضای زمینه بحث صورت بپذیرد. دو پرسش بنیادین ما را در گوش سپردن به این توصیه ترجمه‌ای با تردید جدی مواجه می‌سازد: نخست این که اگر باید به اقتضای زمینه بحث، واژه‌ای مثل «virtu» را ترجمه کنیم، چرا ماکیاولی به اقتضای بحثی و زمینه آن که مطرح کرده است

معادل‌های گوناگونی برای انتقال منظورش به کار نبرده است؛ دوم این که اگر بپذیریم که «virtu» یکی از واژگان اساسی و تعیین‌کننده در فهم فلسفه سیاسی ماکیاولی است، آیا با ترجمه آن به صورت‌های گوناگون باعث نخواهیم شد که خواننده نتواند اهمیت آن را در متن ماکیاولی تشخیص دهد؟ اتخاذ رویکرد تحت‌اللفظی به ترجمه متون فلسفه سیاسی (یا دست‌کم استفاده از معادل‌های رایج)، تاحد زیادی ما را از معضلاتی این‌چنینی نجات می‌دهد. منسفیلد در ترجمه شه‌ریار ماکیاولی «virtu» را تا سرحد امکان به «virtue/virtue» فضیلت» برگردانده است.^{۱۰} او با این کار هم از دخل و تصرف در متن فیلسوف سیاسی پرهیز کرده است و هم راه را بر تفاسیر مختلفی که خوانندگان متن از «virtue/فضیلت» به دست می‌دهند، باز گذاشته است. این نکته نیز قابل ذکر است که میان کسانی که «virtu» را ترجمه نمی‌کنند و کسانی که برای آن معادل «virtue/فضیلت» را برمی‌گزینند، مناقشه‌ای سخت و جان‌فرسا در جریان است که به مبادی و مبانی مواجهه آنان با متون فلسفه سیاسی بازمی‌گردد و نمی‌توان با اکتفا به مشابهت «ظاهری» میان آن‌ها حکم به یکی‌بودن این دو پیش‌نهاد داد. در تمایز بنیادین این دو رویکرد همین بس که هواداران ترجمه‌نکردن این واژه بعدها به اقتضای زمینه بحث به استفاده از معادل‌های گوناگون روی آوردند. باین‌حال، باید این نکته را نیز اضافه کرد که ترجمه‌نکردن این واژه، با هر مبنای تفسیری‌ای که انجام شده باشد، درنهایت، بهتر از ارائه معادل‌های مختلف آن هم به‌بهانه اقتضات زمینه‌ای است.

طباطبایی اصول مربوط به ترجمه آثار فلسفی را به‌خوبی در کتابش به خواننده منتقل می‌کند. اشاره او به لغت‌بازی و ناآگاهی مترجم اشارات مهم و مفیدی هستند. بدون‌شک مترجمی که از اندیشه فیلسوف آگاهی داشته باشد (چه برخوردار از آگاهی کلی و نسبتاً سطحی و چه آگاهی جزئی و عمیق) می‌تواند به‌واسطه این آگاهی بهتر از پس بعضی از مفاهیم و عبارات کتاب بر بیاید، چراکه در بسیاری از موارد بحث یافتن معادل‌ها به‌علت نبود معادل رایج در زبان مقصد یا چندمعنایی بودن مفهوم در زبان مبدأ کار بسیار دشواری است. کسی که بر ظرایف فلسفه سیاسی و فیلسوف مدنظر تسلط داشته باشد در این موارد می‌تواند بهتر عمل کند. همان‌طور که گفته شد، عامل لغت‌بازی هم وقتی فاقد هرگونه تفسیری از متن فیلسوف و متصل به میل زیبایی‌شناختی یا جذب مخاطب عام برای متون فلسفی باشد، به‌عنوان عاملی مستقل، آثار مخربی برای ترجمه آثار فلسفی دارد. اما همان‌طور که به‌طور ضمنی اشاره شد، تسلط کامل مترجم بر مفاهیم و اندیشه یک فیلسوف اگرچه مفید است، ضروری نیست. همین که مترجم از یک آگاهی کلی و عمومی برخوردار

باشد، لغت‌بازی نکند، و از همه مهم‌تر با اطمینان به تفاسیر خودش در ترجمه تحت‌اللفظی متن دخل و تصرف نکند کافی است. وارد کردن این معیار طباطبایی در سنجش متون ترجمه‌ای، باتوجه به وضع کنونی مترجم‌ها، تاحدی متعصبانه‌تر از آن است.

اما طباطبایی در نهایت آن علت دیگر و مهم ترجمه‌های اشتباه را به‌طور کامل صورت‌بندی نمی‌کند. این صورت‌بندی غیردقیق باعث می‌شود که کل اهداف کتاب طباطبایی در معرض تهدید قرار بگیرد. احتمالاً، خواننده غیردقیق از خواندن کتاب طباطبایی درخواهد یافت که او معتقد است که اگر مترجم باسواد باشد و از تفاسیر عمیق مربوط به اندیشه فیلسوف موردنظر باخبر باشد، می‌تواند ترجمه خوبی ارائه کند. این دریافت خطرناک است، به‌ویژه در جایی که توهم دانایی از ره‌گذر یادگرفتن یکی دو زبان اروپایی و خواندن چند شرح پیش‌پاافتاده امری شایع و فراگیر است. علاوه‌براین، حتی اگر مترجم واقعاً بر اندیشه فیلسوف موردنظر مسلط باشد، اما این تسلط به دخل و تصرف او در متن فیلسوف منجر گردد، باز هم باید گفت که خیلی نتوانسته‌ایم پیش برویم؛ زیرا هیچ تضمینی وجود ندارد که آن تفسیر مدنظر تفسیر درستی باشد. اما اگر این شرط مدنظر بلوم را به‌روشنی صورت‌بندی کنیم و آن را به‌عنوان شرط اول انجام ترجمه‌ای درست مطرح کنیم^{۱۱}، درعین پذیرش شرط لغت‌بازی نکردن و مطلع بودن مترجم راه را بر توهم باسوادی بسته‌ایم؛ چراکه بدون اضافه کردن این شرط هم امکان دارد توهم باسوادی (بی‌سوادی) بهانه‌ای برای دخل و تصرف در ترجمه تحت‌اللفظی باشد، و هم این‌که حتی برخورداری از تفاسیر عالمانه (اما نه لزوماً صادق) مترجم را وسوسه کند تا متن فیلسوف را هم‌قد فهم لاجرم محدود خودش بکند. مترجم چه باسواد باشد و چه بی‌سواد، نباید تصور کند که سوادش به او حق می‌دهد تا در ترجمه لیترا لیترا متن فیلسوف دخل و تصرف کند، زیرا فرض بر این است که او از هرکس که بهتر بفهمد، از فیلسوف بیش‌تر نمی‌فهمد. بدون‌شک، بخشی از مشکلات ترجمه‌ای در ایران محصول ناآگاهی شدید مترجم یا تمایل او به لغت‌بازی است، اما بخش دیگری از این مشکلات (خصوصاً، در آثار مهم فلسفه سیاسی که مترجم‌های صاحب‌نام ترجمه می‌کنند) محصول همین وسوسه دخل و تصرف در اثر فیلسوف است.^{۱۲} از همین رو، می‌توان به شروط طباطبایی مبنی بر لغت‌بازی نکردن و آگاهی مترجم شرط دیگری را نیز اضافه کرد: این‌که مترجم نباید به‌واسطه سوادش در متن فیلسوف دخل و تصرف کند و قواعد ترجمه تحت‌اللفظی را زیر پا بگذارد. امری که به‌زعم ما، یکی از عوامل اصلی اشتباه‌های مربوط به ترجمه شهریار ماکیاولی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته در غرب این میل بیش‌تر اوقات نه با لغت‌بازی و استفاده بی‌جا از ترکیبات ادبی و صناعی، بلکه از ره‌گذر ساده‌سازی مفاهیم فیلسوف یا استفاده از معادل‌های آنارکونیستی برای مفاهیم فلاسفه قدیمی بروز می‌یابد.
۲. منظور این است طباطبایی هرگز در کتابش این علت را به‌طور روشن و کامل در قالب یک اصل صورت‌بندی نمی‌کند؛ وگرنه در جای‌جای کتاب می‌توان اشاراتی یافت که مؤید این اصل است.
۳. دزموند لی در ترجمه خودش از جمهوری مدعی می‌شود که «the beautiful and the good» در اندیشه افلاطون همان چیزی است که ما امروزه به آن «moral values» می‌گوییم.
۴. البته در مورد واژه‌ای مثل «*ρετή*» مشکلاتی در ترجمه آن به «*virtue*» وجود دارد، اما کورنفورد به‌علت این مشکلات اجتناب‌ناپذیر معادل «*character*» را پیش‌نهاد نمی‌کند، بلکه ادله دیگری را برای این کار ارائه می‌دهد. از طرف دیگر، واژه «*καλός*» به‌علت تعدد معانی‌اش و نیز نیافتن واژه‌ای که تمامی این معانی را در بر بگیرد بسیار بدنام است، اما دخل و تصرف دزموند لی در آن دلایل دیگری دارد.
۵. گرایش دانش‌وران و مترجمان مدرن به ارائه فهمی از فیلسوف به‌نحوی بهتر از آن نحوی که خود فیلسوف در انتقال تفکرش اتخاذ کرده است، فقط ناشی از خودبزرگ‌بینی و غرور «آکادمیک» آنان نیست، بلکه رگه‌های این گرایش را باید در مبادی و شالوده‌های فلسفی آموزگاران متجددشان جست‌وجو کرد. دانش‌وران و مترجمان مدرنی چون کورنفورد، دزموند لی، و ترور ساندرز این درس‌کانت را به‌خوبی آویزه گوش ساخته‌اند که این به‌هیچ‌روی غیرعادی نیست که خواه در مکالمه معمولی و خواه در نگارش، از راه مقایسه اندیشه‌هایی که مؤلفی درباره موضوع خویش بیان کرده است، دریابیم که ما او را بهتر از آن‌چه او خودش را می‌فهمید، می‌فهمیم؛ چه این‌که ممکن است او مفهوم خویش را به‌نحوی بسنده معین نکرده باشد و از این‌رو، چیزی گفته یا به چیزی اندیشیده باشد درست برخلاف آن‌چه منظور خاص او بوده است (Kant 1998: 396).
- لئو اشتراوس که دخل و تصرف را در متن فیلسوف نادرست اعلام می‌کند، گرایش به آن را با التفات به دو انگاره بنیادین در دوره جدید یعنی «ایده پیشرفت» و «تاریخ‌گرایی» مورد‌ملاحظه قرار می‌دهد. به‌زعم او، از حیث گرایش به چنین دخل و تصرفی تفاوتی میان قائلان به پیشرفت و باورمندان به اصل تاریخی‌گرایی وجود ندارد. به‌بیان اشتراوس:
- درحالی‌که پیشرفت‌گرا باور دارد که زمان حال بر زمان گذشته برتری دارد، تاریخ‌گرا باور دارد که همه دوره‌ها به یک میزان «در مجاورت خداوندند». مورخ نمی‌خواهد،

برای مثال با ارزیابی سهم و نقش هر شخص، درباب گذشته داوری کند، بلکه درعوض درپی فهم این است که چیزها به‌واقع چگونه بوده‌اند ... و به‌طور مشخص این که تفکر گذشته چگونه بوده است.

از این رو، قصد تاریخ‌گرا این است که تفکر گذشته را دقیقاً آن‌گونه که خود آن را تفکر می‌فهمید، بفهمد. اما او «ذاتاً» نمی‌تواند به این قصد خود وفادار باقی بماند؛ زیرا او می‌داند یا این که فرض می‌کند که ... تفکر همه دوره‌ها به یک میزان صادق است، زیرا هر فلسفه‌ای اساساً بیانی از روح زمانه خویش است». مورخ نمی‌تواند مدعای متفکران هر دوره را مبنی بر یافتن حقیقت قبول کند، زیرا آن را بیان دوره تاریخی خاص آن متفکر می‌داند. او این فرض را مبنای تفسیر خود از متفکر گذشته قرار می‌دهد. به بیان اشتراوس: «تاریخ‌گرا از این حیث بسیار مهم درست به‌مانند برادر متخاصم خود، یعنی پیشرفت‌گرا، باور دارد که ره‌یافت او بر ره‌یافت متفکران قدیم برتری دارد». بنابراین، تاریخ‌گرا هم مجبور است تفکر گذشته را به‌نحوی بهتر از آن شکلی که خود آن تفکر خودش را می‌فهمید، بفهمد (Strauss 1989: 210).

۶. تامس پنگل نیز در مقدمه خود بر ترجمه انگلیسی قوانین افلاطون در نقد ترجمه ترور ساندرز به نکته مشابهی اشاره می‌کند که مؤید همان معنایی است که بلوم از «تیرانی» مترجم مراد می‌کند. ساندرز در مقدمه خود بر ترجمه انگلیسی قوانین پس از اشاره به ضرورت دست‌زدن به تفسیر و عرضه متن فیلسوف از سوی مترجم، این پرسش بنیادین را مطرح می‌سازد که «آیا مترجم [با تفسیر متن] باید خطر دامن‌زدن به [ترجمه] غلط و نادرست را به جان بخرد؟» او قویاً پاسخ مثبت به این پرسش می‌دهد و اظهار می‌دارد که «خطای فنی آگاهانه و عمدی به‌واسطه نیاز به رنگ‌ولعاب‌زدن به شیوه نگارشی نسبتاً خشک و بی‌روح افلاطون توجیه‌پذیر است». پنگل اضافه می‌کند که فهم بستر و زمینه دراماتیک دیالوگ قوانین افلاطون برای فهم مقصود نویسنده یا دست‌کم برای نزدیک‌شدن به فهم او ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ اما ساندرز به‌شکلی «تیرانیکال» جنبه‌های دراماتیک دیالوگ قوانین را به‌عنوان ترفندهای خسته‌کننده و کسالت‌بار هنر نگارشی افلاطون قربانی به‌اصطلاح «خوش‌خوان‌ترشدن متن» می‌کند (Plato 1988: xi, xii).

۷. مضاف بر این طباطبایی بحث مفصلی را هم درباب ترجمه واژه «reputation» ارائه می‌دهد. او معتقد است لغزش مترجم محصول «نفهمیدن اندیشه سیاسی نویسنده‌ای است که رساله او را به ترجمه گرفته بوده است» (طباطبایی ۱۳۹۲: ۱۴۰). درواقع، طباطبایی طوری وانمود می‌کند که گویی توجه به این مفهوم و «جدی‌گرفتن آن» مختص ماکیاولی است و از این طریق می‌خواهد ایده‌اش را مبنی بر ربط‌دادن اشتباه‌های مترجم به نشناختن اندیشه ماکیاولی تقویت کند. این درحالی است که این مفهوم از اساس یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم فلسفه سیاسی قدمایی است. درواقع، این مفهوم و واژه همان‌قدر که برای ماکیاولی یک «مسئله» است برای قدما، از قبیل افلاطون، ارسطو، و گزنفون هم یک مسئله بوده است. قدما خصوصاً به‌علت محوریت این «خیر» در عرصه سیاسی

و امکان مخدوش شدن «فضیلت واقعی» توسط آن همواره توجه ویژه‌ای به این مفهوم داشته‌اند (Rasmussen 2009: 88- 89). تفاوت اصلی بین قدما و ماکیاولی نه در توجه به این مفهوم و جدی گرفتن آن، بلکه در راه‌حلی است که در مورد آن ارائه می‌کنند. مهم‌تر از آن این مفهوم جایگاه ویژه‌ای در فهم پیشافلسفی یک شهروند عادی دارد، و حتی یک شهروند عادی هم به‌گونه‌ای مبهم از دشواری‌های مربوط به آن و از اهمیتش آگاه است. از همین رو، بعید است که فردی در حد و اندازه آشوری از اهمیت این مفهوم آگاهی نداشته باشد. از طرف دیگر، نمی‌توان در این مورد نزد مترجم تفسیر خاصی یافت که او به‌واسطه اطمینان به آن وحدت‌رویه را رعایت نکرده باشد. پس، راهی نمی‌ماند که بگوییم «لغت‌بازی» علت بی‌واسطه چنین لغزشی است. جالب این‌جاست که طباطبایی هم بعد از ارائه مباحثی مطول در باب اهمیت این مفهوم در اندیشه ماکیاولی در نهایت لغزش مترجم را «مندرج در تحت لغت‌بازی» می‌بیند (طباطبایی ۱۳۹۲: ۱۶۶).

علاوه بر این، طباطبایی اصرار عجیبی دارد که تفسیرش در باب «بود و نمود» در ماکیاولی را به ترجمه «دادن» آوازه به کسی مرتبط کند. در این باره، او استدلال می‌کند که منظور ماکیاولی این نیست که بزرگان فردی دارای آوازه را از میان خود برکشند، بلکه منظور ماکیاولی این است که به کسی که آوازه ندارد آوازه بدهیم. بدون شک، منظور ماکیاولی در جمله مدنظر طباطبایی همین است؛ اما این تفکیک مدنظر طباطبایی ربطی به بحث بود و نمود ندارد. به این معنا که چه ماکیاولی بر این تأکید کند که فردی «دارای آوازه» را از میان خود انتخاب کنید یا به کسی آوازه «بدهید»، در هر دو حالت ابعاد انقلابی اندیشه‌اش را نمایان کرده است؛ چراکه «دادن» آوازه به کسی یا شخصی «دارای آوازه» را انتخاب کردن هردو بر این باور بنیادی دلالت دارند که «آوازه» اصل است و همین نقطه‌ای است که ماکیاولی را از آموزه اگزوتریک قدما جدا می‌کند. در نتیجه، تأکید بر داشتن آوازه یا آوازه‌دادن هردو به یک میزان انقلابی‌اند، چراکه اصل و معیار در هردو فقط «آوازه» است، نه فضیلت در معنای قدمایی آن.

۸. این نبود تضمین به نوعی نسبی‌گرایی خام تفسیری ربطی ندارد، بلکه به دشواری دست‌یافتن به عمق اندیشه یک فیلسوف مربوط می‌شود.

۹. منظور از مبهم‌بودن واژه «virtu» مبهم‌بودن آن با عنایت به مدعیاتی است که ماکیاولی در آثارش مطرح می‌کند و بدین‌وسیله نوعی ابهام را به درون این واژه وارد می‌کند.

10. Machiavelli 1998.

۱۱. البته نباید فراموش کرد که این نگاه در اصل متعلق به لئو اشتراوس است (و البته یکی از قدیمی‌ترین نظریات در باب ترجمه است) و شاگردان او از قبیل آلان بلوم (در ترجمه‌اش از جمهوری افلاطون و امیل روسو)، تامس پنگل (در ترجمه‌اش از قوانین افلاطون)، و هاروی منسفیلد (در ترجمه‌اش از شهریار و گفتارها ماکیاولی) آن را به‌گونه‌ای روشن‌تر صورت‌بندی کرده و در ترجمه‌های خود رعایت کرده‌اند.

۱۲. این مشکل محدود به ایران و آکادمیسین‌های ایرانی نیست و در غرب نیز نمونه‌های فراوانی از آن مشاهده می‌شود (کورنفورد فقط یکی از نمونه‌های آن بود). از همین رو، نمی‌توان طبق عادات متجددان عصر مشروطه بی‌درنگ بر فراز منبر دانایی بنشینیم و درباب بی‌سوادی و بلاهت ایرانیان مرثیه سر دهیم. علاوه بر این، از آنجایی که این نوع از دخل و تصرف‌ها معمولاً به «روان‌تر» شدن و ساده‌تر شدن متن اثر مورد نظر منجر می‌شود، مخاطب معمولاً از آن‌ها بیش‌تر استقبال می‌کند و حتی بنگاه‌های نشر کتاب نیز به چاپ آن‌ها تمایل بیش‌تری دارند. به عبارتی، مناسبات بازار هم به رشد بیش‌تر و سوسه‌دخل و تصرف در متن فیلسوف یاری می‌رسانند.

کتاب‌نامه

طباطبایی، جواد (۱۳۹۲)، *تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شهریار ماکیاولی*، تهران: مینوی خرد.

ماکیاولی، نیکولو (۱۳۸۸)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگاه.

Kant, Immanuel (1998), *Critique of Pure Reason*, trans. Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge University Press.

Machiavelli, N. (1998), *The Prince*, trans. Harvey Mansfield, The University of Chicago Press.

Plato (1991), *Republic*, trans. Allan Bloom, Basic Books.

Plato (1988), *The Laws of Plato*, trans. Thomas Pangle, The University of Chicago Press.

Rasmussen, P. J. (2009), *Excellence Unleashed*, Lexington Books.

Strauss, Leo (1989), *The Rebirth of Classical Political Rationalism: An Introduction to the Thought of Leo Strauss*, Essay and Lectures by Leo Strauss, Selected and Introduced by Thomas L. Pangle, The University of Chicago Press.